

روزنامه‌ای به
تاریخ ایران

در سده‌های گذشته

نظریات جهانگردان، بازرگانان و غیره

گردآورنده
شکوه‌علی قریب
ترجمه دکتر ژان قریب

روزنامه‌ای

تاریخ

ایران

شکوه‌علی
قریب



روزنه‌ای به تاریخ ایران

در سده‌های گذشته

مجموعه‌ای از نظریات جهانگردان، بازرگانان، سفرا و
ماجراجویانی که از قرن یازدهم تا هفدهم قدم به ایران گذاشته‌اند

گردآورنده

زنده یاد شکوه عظمی قریب

ترجمه

دکتر ژان قریب

شابک ۰ - ۸۹ - ۵۷۳۵ - ۹۶۴

ISBN 964-5735-89-0

به نام هستی آفرین

ترجمه این بررسی را به گرامی همسر،
سیمین دانشور، که مشوق دلسوزی برای
ادامه کارم بوده است تقدیم می‌دارم.
دکتر ژان قریب

روزنه‌ای به تاریخ ایران در سده‌های گذشته

گردآورنده: شکوه عظمی قریب

ترجمه: دکتر ژان قریب

ناشر: شرکت سهامی انتشار

تمام حقوق برای مؤسسه خیریه فرهنگی فخر قریب محفوظ است

چاپ اول: ۱۳۷۷

حروفچینی: شرکت سهامی انتشار

چاپخانه حیدری - ۲۰۰۰ نسخه

فهرست

۹	پیشگفتار
۱۳	مقدمه مترجم
۱۵	مقدمه مؤلف

بخش اول:

نظریات جهانگردان، بازرگانان، و سفرا...

۲۱	۱- موقعیت جغرافیایی
۲۳	۲- آب و هوا
۲۸	۳- نباتات
۳۱	۴- گیاهان صنعتی
۳۴	۵- گیاهان دارویی
۳۷	۶- هیدروگرافی
۴۱	۷- دامداری و قراردادهای چرای چارپایان
۴۵	۸- شکار و حیوانات شکاری
۴۸	۹- ماهیگیری
۵۰	۱۰- ثروت‌های کانی
۵۶	۱۱- صنایع دستی

روزنهای به تاریخ ایران ...	۶
۱۲- مسکوکات	۶۳
۱۳- اوزان و اندازه‌ها	۶۶
۱۴- تجارت	۶۹
۱۵- سلطنت	۷۱
۱۶- حکومت	۷۴
۱۷- سپاه	۷۸
۱۸- پلیس و امنیت راهها	۸۵
۱۹- پناهندگی	۸۸
۲۰- ادیان مرسوم در ایران	۹۰
۲۱- سرشت ایرانیان	۱۴۸
۲۲- آداب و رسوم	۱۵۶
۲۳- لباس و آرایش	۱۶۳
۲۴- گرمابه	۱۶۹
۲۵- بازی و سرگرمیها	۱۷۲
۲۶- گاه‌شمار	۱۷۷
۲۷- اعیاد غیر مذهبی	۱۸۱
۲۸- تغذیه	۱۸۵
۲۹- قهوه و چای	۱۸۹
۳۰- توتون	۱۹۲
۳۱- مواد مخدر	۱۹۴
۳۲- یخ	۱۹۶
۳۳- تعلیمات، آموزش، ذوق مطالعه و تحقیق	۱۹۸
۳۴- زبان تکلم در ایران	۲۰۶
۳۵- خط	۲۱۰
۳۶- مجسمه‌سازی و نقاشی	۲۱۴
۳۷- باغهای ملی	۲۱۷
۳۸- بازارها	۲۲۵
۳۹- میدان شاه	۲۲۹
۴۰- خانه	۲۴۵
۴۱- سدّها و پلها	۲۵۲
۴۲- راهها	۲۵۹
۴۳- مساجد	۲۶۵

فهرست	۷
۴۴- بناهای باستانی	۲۶۹
نتیجه	۲۸۸
بخش دوم:	
زندگینامه	
۱- بنجامین دوتودل	۲۹۵
۲- مارکوپولو	۲۹۷
۳- اودوریک دوپوردانون	۲۹۹
۴- لودویک دو وارتما	۳۰۱
۵- آنتوان شرلی	۳۰۳
۶- فیگورا (دون گارسیاس دوسیلوا)	۳۰۵
۷- پدر پاسیفیک دوپروانس	۳۰۷
۸- پیر دولواله	۳۰۹
۹- آدم اولناریوس	۳۱۱
۱۰- پدر الکساندر رُد	۳۱۳
۱۱- ژان بپتیس تاورنیه	۳۱۵
۱۲- دولابولای دو لوگوز	۳۱۷
۱۳- پدر رافائل دومان	۳۱۹
۱۴- ژان دو تونو	۳۲۱
۱۵- ژان شاردن	۳۲۳
۱۶- کورنی لوبرون	۳۲۵
۱۷- پتی دولاکروا (فرانسوا)	۳۲۷
۱۸- ژوزف پیتون دو تورنفور	۳۲۹

پیشگفتار

گردآورنده این تحقیق شکوه عظمی قریب در تهران متولد شد و در اسفندماه ۱۳۷۳ در سن ۸۸ سالگی در تهران چشم از جهان بر بست. چهل سال از عمر خود را در شهر ژنو (سویس) گذراند. در تهران آموزگار و دبیر بود. بعد از گذراندن دوره لیسانس زبان فرانسه از دانشگاه تهران، به قصد پژوهش درباره روش تدریس زبان فرانسه، به ژنو رفت و در آنجا ماندگار شد. افزون بر پژوهش در نظریه های آموزش زبان، دیپلم مدرسه عالی ترجمه را نیز گرفت و در دانشگاه ژنو به تحصیل علوم تربیتی و تدریس زبان فارسی پرداخت. اما علاقه قلبی او به تاریخ ایران بود. تصمیم گرفت گزارشی از آثار جهانگردان و سیاحان اروپایی که از قرن ۱۲ تا ۱۷ به ایران سفر کرده اند تهیه کند. برای معرفی مآخذ با چند تن از استادان دانشگاه ژنو تماس گرفت. یکی از آنها وی را در این مقصود بسیار تشویق نمود. چون طبع کمال طلب او به نسخه برداری از مآخذ دست دوم راضی نمی شد، مصمم به بازدید آثار این سیاحان و نویسندگان و روایت از قلم خود آنها گردید. در آن زمان نه تصویربرداری از مراجع در کتابخانه ها مرسوم بود و نه کتابخانه ها به دستگاه تصویر نگار مجهز. افزون بر آن در کتابخانه های سویس هم به همه مراجع دسترسی نداشت. از این رو اتمام پژوهش به طول انجامید. بارها به پاریس و لندن و دیگر شهرهای

اروپا برای دستیابی به اصل مراجع و یادداشت‌برداری از آنها سفر کرد و انبوهی از یادداشت‌های تحقیقی آماده نمود. در نتیجه گزارش تحقیقی او به پژوهشی ژرف و پر بار در آثار جهانگردان و نویسندگان مورد نظر و تحلیل دیدگاه هر یک از وضع سیاسی، اقتصادی، اجتماعی و فرهنگی ایران قرون گذشته انجامید.

اثری که به خاطر سود تجاری یا بهره‌برداری اداری نوشته نشد و نتیجه تلاش توانفرسا و پیگیریهای خودجوش روحی جستجوگر و ذهنی اندیشمند بود که می‌خواست در حالی که در تنهایی غربت، برای امرار معاش با شغل تمام وقت دست و پنجه نرم می‌کند، آن را به کمال رساند. پس از تعطیل دروس زبان فارسی در دانشگاه ژنو، به تدریس زبان و ادبیات فارسی در مدرسه ژوزه پرداخت، کاری بسیار وقت‌گیر که خالی از شور و شوق نبود. او نه فقط شاگردان خارجی که علاقه‌مند به آموختن زبان فارسی بودند را تعلیم می‌داد، بسیاری از شاگردان او جوانان ایرانی بودند که تحصیلات متوسطه یا پیش‌دانشگاهی را در فرانسه یا انگلیس (یا کشورهای فرانسه زبان و انگلیسی زبان) به پایان می‌رساندند؛ و برای گرفتن «باکالورآ» (دیپلم فرانسه) یا «آلیول» و «آلیول» انگلیسی، زبان دوم را فارسی برگزیده بودند.

بعضی از این نوجوانان ایرانی از کودکی در خارج بودند و با زبان ادبی فارسی آشنایی زیادی نداشتند. او فارسی را از ابتدایی تا دوره‌های عالیتر می‌آموخت. هر سال به نوبت قسمتهایی از بوستان و گلستان سعدی، شاهنامه فردوسی، و آثار شاعران بزرگ دیگری چون خیام، مولوی، نظامی و تعداد زیادی از متون نشر قدیم و معاصر در برنامه تدریس او گنجانده می‌شد. به یاد دارم آخرین بار که وی را در ژنو دیدم (۱۳۶۷) مشغول تهیه ترجمه قسمتهایی از سفرنامه ناصر خسرو و منطق‌الطیر عطار برای شاگردان سال آخر بود. برنامه هر سال و سؤالات آزمون نیز از دانشگاه اکسفورد انگلستان می‌آمد.

زندگی در ژنو و تدریس تقریباً تمام وقت در مدرسه روزه (نزدیک لوزان) و سفر هر روزه او به این دو شهر بیشتر اوقات گردآورنده این تحقیق را می‌گرفت، و تنها در یکی دو ماه تابستان می‌توانست تدوین آن را کامل کند. سالها به سرعت گذشت، پژوهش پایان یافت، اما از پژوهنده رمقی برای نشر آن باقی نماند.

جشمش به خاطر کهولت فرسوده شد و ضایعه‌ای که در راه ژنو به لوزان به علت تصادف بر پایش وارد شده بود او را مدتی بستری کرد. در اردیبهشت ۱۳۷۰ وقتی یکی از شاگردان سابقش او را با صندلی چرخدار به تهران آورد، جز نیم رمقی از او باقی نمانده بود.

چهار سال آخر عمرش را نزد ما (خواهرزاده‌هایش) در تهران گذراند که دو سال پایانی آن کاملاً بستری بود. در اسفند ۱۳۷۳ بعد از کسالتی طولانی جسمی، و روحی درگذشت.

این اثر به فرانسه نوشته شده بود، فهرست مطالب، فصلهای مختلف آن، کتابنامه و فهرست اعلام ... همه با آخرین تصحیح، ماشین شده و آماده برای چاپ بود. اما در تهران برای ما امکان چاپ آن به فرانسه ممکن نبود و در صورت امکان قابل استفاده عموم هم واقع نمی‌شد. شادروان خواهرم، مهرنیر قریب، که به زبان فرانسه مسلط بود تصمیم به ترجمه اثر به فارسی گرفت، اما زمانه کج رفتار درخت زندگی او را ناگهان برید و جز چند صفحه از ترجمه او به دست ما نماند، و من نیز درگیر بیماری طولانی گردآورنده اثر و کارهای دانشگاهی و تألیفی خود بودم ...

دکتر ژان قریب، وقتی این تحقیق را دید و خواند مشتاق ترجمه آن به فارسی شد.

تصمیم گرفتم این میراث ارزنده را به او واگذارم، چون با سابقه ترجمه‌هایش از چند کتاب و مقالاتی از فرانسه و انگلیسی و تبحرش در هر دو زبان فارسی و فرانسه آشنا بودم. دریغ آمدم پژوهشی که با سالها تلاش و رنج گردآوری شده به فراموشی سپرده شود.

اگرچه مشاهدات و دیدگاههای جهانگردان اروپایی که در ایران سفر کرده‌اند تا به حال به صورتهای مختلف منتشر شده، اما شاید در این تحقیق که با این همه حوصله و تلاش صورت گرفته، نکته‌ها و اشارتهایی باشد که در گزارشهای دیگر مشاهده نشده باشد، و بتواند روزنه‌ای هر چند کوچک بر تاریخ آن دوران ایران از نظر سیاسی، اجتماعی، فرهنگی و اقتصادی بگشاید و همچنین انتشار آن روان گردآورنده پر تلاش این اثر را شادمان گرداند.

در سوگ او این چند بیت را سروده‌ام:
 فرو بست دیده ز دنیا شکوه
 خردمند فرزانه، دانش‌پژوه
 شکوه قریب آن زن نیک‌نام
 معلّم همه عمر و والامقام
 شکیا و کوشا و وارسته بود
 به علم و به تحقیق دل‌بسته بود
 پسندیده رفتار و روشن روان
 پیام‌وخت دانش به پیر و جوان
 به گفتار نیکو، به پندار پاک
 کنون خفته می‌بینمش زیر خاک
 چهل سال دور از وطن رنج برد
 به خاک وطن جان به جانان سپرد

دکتر بدرالزمان قریب
 استاد دانشگاه تهران

مقدمه مترجم

غور و بررسی در تاریخ ایران به‌ویژه هنگامی که هدف وضع دینی، اجتماعی و فرهنگی باشد هر قدر بیشتر بخوانیم احساس می‌کنیم که تشنه‌تریم و باز طالب آشنایی و درک عمیق‌تر. چه زیباست دانستن روش زیست نیاکانمان، خوی و خلقشان، جامه و خوراکشان، روابطشان با یکدیگر، شادیها و رنجهایشان، کوششها، کامیابی و ناکامیهایشان، عقاید و آرایشان که با دگرگونیهای به‌ما رسیده، جشنهایشان که هنوز در اوج رواج است و گویی با آنان همگام شده به سرور می‌نشینیم، یا سوگواریهایشان که باز مانند آن است که غمی است تازه رسیده و در اندوه این اسیران خاک شریک می‌شویم. کتاب حاضر دقیقاً گفته‌هایی است که ما را با خود به سفری در گذشته‌ها می‌برد، نوشته‌هایی بس شگفت‌انگیز درباره آداب و رسوم پیشینیان که به ما نشان می‌دهد کسانی که در این سرزمین زیسته‌اند، چه ویژگیهای دلنثینی داشته و چه مردم نیک‌اندیش و مهربانی بوده‌اند. آرزو دارم از عهده‌کاری که از سوی دکتر بدرالزمان قریب به من محول شده است برآمده باشم و حتی‌الامکان از لغزش و اشتباه به دور مانده باشم.

سرمایه چاپ این کتاب از طرف خانم فخرالزمان قریب و مؤسسه خیریه‌ای که به همت ایشان تأسیس گردیده پرداخت شده است که جا دارد از توجه و علاقه ایشان به نشر فرهنگ سپاسگزاری کنم.

در خاتمه باید از آقای محبوب مدیرعامل، و کارکنان شرکت سهامی انتشار که در چاپ این کتاب بسیار دقت کرده و نهایت محبت و همراهی را با من داشته‌اند صمیمانه تشکر کنم.

دکتر ژان قریب

مقدمه مؤلف

به خوبی از توجهی که ایران^۱ در کشورهای غربی برانگیخته است آگاهیم. لیکن، به ویژه در جریان بررسیهایمان بود که دریافتیم، ایران، کشورمان برای تشنگان ناشناخته‌ها و ماجراجویان یا آنانی که به علل علمی یا مأموریت بدین سو کشیده شده‌اند بسیار جذاب بوده است.

خیلی زود انگاشتیم که خواهیم توانست از گفته‌هایشان مدارکی بس سرشار از هر جهت برای دوباره‌سازی ایران بیابیم.

هدف ما توصیف ایران کنونی که امکانات مسافرت سریع برای همگان میسر شده، نبوده است، بلکه بازسازی آن است به شکلی که مسافری از سده سیزده (قرون وسطی) تا قرن هیجدهم دیده‌اند. این مسافرین گوناگون بوده، و توانسته‌اند ایران را به بهترین وجهی به ما بشناسانند.

آنان چه کسانی بودند؟ : بازرگانان، دانشمندان، سیاستمداران، مبلغین مذهبی و ماجراجویان، که راههای مختلفی را پیش گرفته، و همه در یک زمان راهی نشده و هر کدام از ابتدا با قصدی مشخص عزم سفر کرده بودند. برخی پس از گذری، شیفته جذایتهای سرزمین گردیده و بازگشته‌اند. چنگونگی وضعشان چتری تشکیل داده که برایمان مقدور ساخته ایران را در تمام سطوح وصف کنیم، از جغرافی به تاریخ،

۱. نویسنده محترم در متن به جای ایران، همیشه واژه پرس را به کار برده‌اند.

از روش زیست به صفات مردم، از افسانه‌ها به دیدگاههای دینی و از زیباییهای طبیعت به بناها برسیم.

سهم هر یک برابر نیست. جمعی دیده‌هایشان بسیار و آنچه شرح داده‌اند خوب است، دیگران درباره موضوعی بیش از سایر مطالب متذکر شده‌اند.

تعریف و تشریحاکم یا بیش کامل است، لیکن هر کدام وظیفه خویش را به انجام رسانده و از آن ما را بهره‌مند کرده است.

همگی حق دارند که سپاسگزارشان باشیم، همان‌طور که دشواری و خطرات سفرها را در آن دوران از نظر دور نخواهیم داشت.

ایران برای مبلغین مذهبی، بازرگانان، سیاستمداران، دانشمندان و ماجراجویان قطبی پرکشش بوده است. این پنج نوع مسافر از ایران بازدید کرده‌اند؛ هر کدامشان با اندک اختلافی یک راه را دنبال کرده‌اند، و هر کدامشان توجه ما را اختصاصاً در مورد این یا آن ویژگی سرزمین جلب می‌کنند.

آنان از آب و هوا، از ثروت، از پرباری زمین، از درختان و میوه‌های عالی، همچنین از مؤسسات سیاسی، از صنعتگران، از روابط تجاری، از ادیان، از آداب و رسوم، از فرهنگ و بناهای تاریخی سخن گفته‌اند.

به این ترتیب، بررسی گزارش و شرح سرگذشت‌هایشان، گرد آمده در تألیفات متعدد، به نظرمان رسید که واجد ارزشی واقعی است. فکر کردیم که عرضه آرای مختلف و بینشهای گوناگون این پنج گروه مسافران به خوانندگانمان مفید خواهد بود.

برای وصول به این مقصود، دو روش کاملاً متفاوت در اختیار داشتیم. اولی عبارت بود از اخذ گزارشها به ترتیب زمانی، با خلاصه و تفسیر کردن هر یک به‌طور جداگانه.

دومی روشی بود که به ما امکان می‌داد حالات مختلف زندگی در ایران را یکی پس از دیگری توصیف کنیم. از این قرار که از هر مصنف عناصر گزارشش را گرفته برای هر مطلب ترکیبی می‌ساختیم.

در روش نخست، خیلی زود دریافتیم که این گزارشهای پی‌درپی به گفتاری ملال‌انگیز منتج شده، ما را به مکررگویی می‌کشاند.

از لحاظ مدارک و اسناد نامناسب بود، زیرا خواننده را وامی‌داشت برای یافتن اطلاعاتی روشن و آشکار از موضوعی ویژه مربوط به ایران تمام گزارشها را بخواند، بدتر آنکه سخنان مسافران ما برحسب هدف کارشان و بخصوص طبق وضعشان متنوع و متفاوت است.

بنابراین روش دوم را ترجیح داده، ضمناً بررسی کردیم که برداشت هر کدام در برابر موضوعی همسان چگونه بوده و به این ترتیب مشاهداتشان را گرد آورديم. بنابراین می‌پنداریم که توانسته باشیم مدارکی تا حد ممکن صحیح و کامل ارائه داده باشیم.

شکوه عظمی قریب

بخش اول:

نظریات جهانگردان، بازرگانان، سفرا و...

www.KetabFarsi.com

موقعیت جغرافیایی

مسافرینی که از سده دوازدهم تا هیجدهم به ایران سفر کرده‌اند همه در این گفته متفق هستند که این سرزمین امپراتوری بسیار گسترده‌ای است.

همچنان که بنجامین دو تودل^۱ که از ۱۱۶۴ تا ۱۱۷۴ میلادی از آن دیدن کرده می‌گوید: «در این زمان ایران امپراتوری بزرگی بود، از مصب شط سمرا^۲ تا شهر سامارکوت، شط کزان^۳ و از ایالت ژیسور^۴ در امتداد شط کزان تا شهرهای ماد و کوهستانهای هافتون، که تا ایالات تیبه^۵ ادامه دارد»^۶.

به گفته تاورنیه، ایران از شمال به دریای خزر و از جنوب به اقیانوس هند، از شرق به امپراتوری بزرگ مغول و از غرب به «ارباب بزرگ» (امپراتوری عثمانی) محدود شده، شامل بخش بزرگی از آشور باستانی و ارمنستان بزرگ، سرزمین پارتیا و مادهای باستانی است، سپس سرزمین لار و هرمز، از شرق تا ورای قندهار و حکومت سند می‌رود که مرز را تشکیل می‌دهد.^۷

1. Benjamine de Tudele

۲. Somra: به نظر ا. شارتون سمرا همان شط العرب است. سفرهای قدیمی و اخیر (*Voyages anciens et modernes*)، پاریس ۱۸۵۴، جلد ۲، صفحه ۱۹۶.

۳. به نظر ژ. پ. باراتیه (J. P. Baratier) کزان (cozan) اکسوس است. سفر بنجامین دو تودل، جلد اول، صفحه ۱۷۵.

4. Gisbor

5. Thibet

۶. باراتیه، صفحه ۱۷۵.

۷. تاورنیه، شش سفر تاورنیه به پرس و هندوستان، پاریس ۱۷۱۳، جلد ۲، صفحات ۱ و ۲.

اولتاریوس^۱، جغرافیدان، ایران را کشوری گسترده از شمال به جنوب از دریای مازندران تا خلیج فارس و از شرق به غرب از فرات تا قندهار و مرز هندیها وصف می‌کند. در شمال به دریای خزر و کوههای ارمنستان و رودخانه «گرگان» محدود می‌گردد، که قدیمیان به آن اکسوس می‌گفتند و پارسیها را از ازبکیا جدا می‌کند. ازبکیا از قبایل تاتار بوشور هستند.^۲

پدررافائل دومان^۳ می‌گوید: «ایران از شمال محدود است به دریای خزر و از شمال شرق به قلمرو شاهزادگان اوزبک، در جنوب شرقی هندوستان، در جنوب «سینوس پرسیکوس» (خلیج فارس)، در جنوب غربی عربستان، در مغرب ترکیه و در شمال غربی گرجستان»^۴. تیونو^۵، در سفرش به سالهای ۱۶۶۴ - ۱۶۶۷ از آن به منزله «کشوری با کوههای بلند و بیابانهای خشک و بی حاصل سخن می‌گوید»^۶، چهارراهی که کاروانهایی از اروپا، ترکیه و هند در آنجا رفت و آمد دارند، موقعیتی که به آن اهمیتی بسزا داده است.

با اطلاعاتی که شاردن به ما می‌دهد، برایمان میسر می‌شود تا دقیقاً حدود ایران را به‌نگام مسافرتش در سال ۱۶۶۵ مشخص کنیم:

«ایران، در وضعی که آنجا را دیدم، از گرجستان در مدار چهل و پنج درجه عرض جغرافیایی آغاز می‌شود. بزرگترین گستردگی را در سمت شمال داراست و تا مدار بیست و چهارم، در امتداد شط هند امتداد می‌یابد. در سمت ماد و طول جغرافیایی هفتاد و هفت درجه نزدیک کوههای آراتات، تا صد و دوازده درجه تا نزدیکی هند و تاتارها ادامه دارد. طولانیترین قسمتش از شط هند تا شط فاز است چیزی که به خوبی پانصد و پنجاه فرسنگ ایرانی یا صد و پنجاه فرسنگ فرانسوی می‌شود ... عرضش کمتر بوده و سیصد فرسنگ است»^۷.

بنابراین مرزهای ایران، در فاصله مسافرت بنجامین دو تودل (۱۱۶۴) و سفر شاردن (۱۶۶۵) با وجود جنگها و زد و خوردهای زمینداران بزرگ که در هنگام سلسله‌های مختلف رخ داده، عملاً فقط اندک تفاوتی کرده است.

1. Olearius

۲. آدام اولتاریوس، سفرهای شگفت‌انگیز، لیدی ۱۷۱۹، صفحه ۵۱۸.

3. Pere Raphaël du Mans

۴. پدررافائل دومان، وضعیت ایران در ۱۶۶۰، شفر، پاریس ۱۸۹۰، صفحه ۲.

5. Thevenot

۶. تیونو، دنباله سفر شرق، بخش دوم، پاریس ۱۶۷۴، صفحه ۱۴۶.

۷. شاردن، سفر شاردن به ایران و سایر نقاط شرق، آمستردام ۱۷۱۱، جلد ۲، صفحات ۴ تا ۱۰.

۲

آب و هوا

از آب و هوای ایران، کشوری که از شمال به جنوب از دریای خزر تا خلیج فارس کشیده شده، نباید سخن گفت. اصطلاح کلیماتولوژی مناسبتر است، زیرا شامل مجموعه‌ای از شرایط بسیار متفاوت می‌گردد.

مع‌ذک این نکته از تنی چند از مسافران ما پوشانده مانده است، کسانی که خصوصاً از گرمایی که در جنوب حکمرواست متعجب شده‌اند، در حالی که مسیرشان گاهی از طرق شمالی بوده است.

برخی، که در بین قدیمترینهایشان، مارکوپولو و اودوریک دوپوردانون قابل ذکر است، فقط اکتفا کرده‌اند تا به گرمای شدیدی که هنگام تابستان در جنوب فرمانرواست اشاره کنند.

مارکوپولو اعلام می‌کند که در هرگز وقتی باد بیابان می‌وزد، اهالی مجبور هستند تا سر در آب بمانند.^۱

اودوریک دوپوردانون اظهار داشته که مردم اجبار دارند روغنی خاص روی بدنشان بمالند تا در معرض خطر مرگ قرار نگیرند.^۲

دون گارسپاس، مسافر اسپانیولی آب و هوای نامطبوع لار، ایالت جنوبی کشور را نقل کرده است. می‌گوید، دمای سوزان بومیان را و می‌دارد تا در تابستان مدت زیادی در آب‌انبارها باقی

۱. م. ژ. پوتیه، کتاب مارکوپولو، پاریس ۱۸۶۵، صفحه ۸۹.

۲. ه. کوردیه، مسافرتها در آسیای قرن چهاردهم، صفحات ۶۹ - ۷۰.

بمانند. در کاشان، شهری که به سبب پارچه‌های زرینت و بدل چینی‌های زیبایش مشهور است گرما به اندازه‌ای است «که به نظر می‌رسید داریم ذوب می‌شویم».^۱

در هرمز نیز گرما به نظرش غیرقابل تحمل رسیده است. می‌گوید، خانه‌ها دارای نوعی بادبزن است، از سنگهای سبک ساخته شده و بادگیر است که هر قدر ارتفاع آن بیشتر باشد، هوا در اتاق خنکتر است. بدون این بادگیرها زندگی در هرمز امکان ندارد.

به علت این گرما، همیشه کوچه‌ها آن‌قدر باریک است که مردی اسب‌سوار به زحمت می‌تواند از آنها عبور کند. خانه‌ها بلند بوده و در تمام ساعات روز کوچه‌ها برای کسانی که مجبورند در آنها رفت و آمد کنند، سایه است.

کورنی لو برون^۲ جهانگرد هلندی هم از گرمای شدید گامرون و ساختمان خانه‌ها سخن رانده، می‌گوید، خانه‌ها مرتفع بوده در کنارشان برجهای بادگیر دیده می‌شود. این برجها به شهر وضع و حالی خاص می‌دهد.^۳ هوا ناسالم است، و هنگام شدت گرما، تب گرم‌زدگی بیداد می‌کند.^۴

برعکس، مسافران دیگری کوشیده‌اند بین آب و هوای خارج از اندازه این سرزمین مقایسه بعمل آورند.

دولا واله^۵ می‌گوید تابش خورشید به‌ویژه به هنگام وزش «برخی بادهای آلوده کشنده است...» زیرا زمین چیزی جز نمک نیست. «ساکنین هرمز اگر چند ساعت در روز تا گردن در آب غوطه‌ور نباشند زنده نخواهند ماند...» «خشکی زمین مانع رستن هر گونه درخت یا نبات، حتی علفی ریزه است، در تمام جزیره یک قطره آب شیرین وجود ندارد».^۶ در لار، بادی سمی و سوزان چنان حرارت شدیدی ایجاد می‌کند که پاها می‌سوزد.

دولا واله از فراوانی برجهای کوچکی بر فراز بامهای بلند که برای تهویه اتاقهاست شگفت‌زده شده. در مقابل به ما می‌گوید:

«آب و هوا در شمال ایران ملایم است. آب و هوای ملایم و بارانی فرح‌آباد،

۱. دون گارسیاس، سفارت دون گارسیا دو سیلوا فیکروا در ایران، صفحه ۳۹.

2. Corneille Le Bruyn

۴. شاردن، جلد ۴، صفحه ۴۸۴.

5. Della Valle

۶. اولتاریوس، جلد ۳، صفحه ۶۳۷.

نزدیک دریای خزر را چون مانند رم است می‌ستاید. در اشرف، شهر دیگری در همین منطقه، مشاهده کرده که رستنی‌ها چنان است که از خود باید بپرسد، که اینجا آیا شهری است در جنگل یا جنگلی است مسکون به شکل یک شهر».^۱

همچنین از زمستان سخت همدان صحبت کرده، تذکر می‌دهد «همه جا را یخ فرا می‌گیرد، حتی در اتاقها، و با وجود سرپوش بزرگ تمام مایعات تا مرکب در دوات منجمد می‌گردد».^۲

تاورنیه هم، درباره آب و هوا شرح و بسط می‌دهد. آذربایجان سرد، لیکن سالم است، در حالی که هوا در مازندران به دلیل مردابیهای فراوان بد است. حشرات بسیار زیاد بوده و هوا را آلوده می‌کنند. از بیست هزار خانواده ارمنی که توسط شاه عباس کبیر در آغاز قرن هفدهم به این منطقه منتقل شده‌اند، فقط سه هزار نفرشان زنده ماندند.^۳

تاورنیه تصریح می‌کند، در اصفهان هوا شش ماه گرم و شش ماه سرد است، که طی آن برف به وفور می‌بارد. در یک فرسنگی شهر سنگی است به بلندی دو تا سه پا، کسی که به شاه گزارش دهد که سنگ کاملاً زیر برف مخفی شده صد تومان جایزه می‌گیرد، زیرا به نظر می‌رسد، علامت آن است که زمین بسیار پر بار خواهد شد.^۴

وی نیز مانند دولا واله مشاهده کرده که تمام جنوب کشور از دمای سوزانی در رنج است. در هرمز هوا خشک بوده و تحمل آن دشوار و زمین پوشیده از نمک است. هیچ درخت و گیاهی آنجا نمی‌روید. تنها آب شیرین باران است که در آب‌انبارها جمع‌آوری می‌کنند.

در بندرعباسی، بندر مهم خلیج فارس هوا آنچنان بد است که اهالی شش ماه در فاصله دو سه منزلی از آنجا زندگی می‌کنند. کسانی که در بندرعباسی می‌مانند تقریباً همیشه گرفتار تبی می‌شوند که کشنده است و یا یرقان می‌گیرند و این زردی تا پایان عمر پابرجاست.

باد کشنده خلیج فارس یونو و تاورنیه را بیمار کرد. ایرانیان آن را «باد سحوم» می‌نامند، «زیرا کسانی که در معرض وزش آن قرار گیرند نفسشان بند آمده می‌میرند. آنچه خیلی شگفت‌آور به نظر می‌رسد این است که اگر دست، پا، یا قسمت دیگری از اندام کسانی که بدین گونه خفه شده‌اند را بگیرند، این قسمت در دست گیرنده، چون یک ماده چرب چسبناک باقی می‌ماند و به علاوه مانند آن است که یک ماه از مرگ جسد گذشته باشد».^۵

۲. همان مأخذ، صفحه ۱۶.

۱. همان مأخذ، جلد ۲، صفحه ۲۹۴.

۴. همان مأخذ، صفحه ۴۴۳.

۳. تاورنیه، جلد ۲، صفحه ۷.

۵. همان مأخذ، جلد ۲، صفحه ۴۴۳.

تیونو می‌گوید: «این باد فقط نیم ساعت یا یک ربع طول می‌کشد. هنگام وزش این باد باید خیلی زود روی زمین دراز کشید و بینی را به زمین گذاشت و خود را با لباسی نمناک پوشاند. جای شگفتی است اگر در روی آب باشند این باد هیچ اثری ندارد»^۱.

به عنوان نمونه گزارشی از تاورنیه را نقل می‌کنیم:

«در سال ۱۶۳۲ در راه اصفهان به بغداد، اگر همسفر چند بازرگان عرب نبودم، با چند تاجر پارسی که به ما پیوسته بودند خفه می‌شدم؛ لیکن تا اعراب دانستند که این باد خواهد وزید، به شتاب ما را از اسب به زیر آورده روی شکم ما را به زمین خواباندند و با لباسهایمان ما را خوب پوشاندند. نیم ساعت در این وضع ماندیم و نزدیک بود خفه شوم، بلند که شدیم دیدیم اسبهایمان توان بردن ما را ندارند. در دو منزلی بغداد این وضع برایمان پیش آمد، جالب اینجاست که وقتی در رودی به کشتی نشسته بودیم و همین باد وزید هیچ زبانی نرساند، در حالی که برهنه هم بودیم. گاهی این باد چنان داغ است که مانند صاعقه می‌سوزاند».

در مازندران، تابستان آنقدر هوا بد است که مردم ناچارند به جاهای دیگر بروند و می‌گویند همه رنگ پریده هستند. مار و حشرات زیادی که آنجا وجود دارد و تابستان به علت فقدان آب تلف می‌شوند، گندیده و عفن می‌گردند. به طوری که هوا از بخارات مسموم انباشته می‌شود.

تیونو، برای جنوب ایران همان مشاهدات مسافران قبلی را دارد:

«بندرعباسی خطرناکترین هوا را داراست. تابستان دما طوری است که سکنه به ناچار سه چهار فرسنگ دور می‌شوند و اکثر در چادر زندگی می‌کنند. در برخی نقاط هوا بسیار رنج‌آور است. آنجا بادی بدبو و متعفن می‌وزد، که به «باد سموم» موسوم است. باران، باد و رعد چنان است که گویی «دنیا می‌خواهد به عدم نخستین باز گردد ...».

ژان شاردن شرحی بخصوص بسیار جالب می‌دهد:

«ایران آنچنان وسیع است که شامل تمام انواع هواهاست، به ترتیبی که درو و بدرپاشی همزمان انجام می‌گیرد. جنوب زمستان ندارد و تابستان شمال کوتاه است. منطقه خلیج فارس آنقدر ناسالم است که تابستان مردم ناچار می‌شوند به کوهستان بروند، در حالی که رطوبت در کناره دریای خزر تبهای درمانده

کننده‌ای شایع می‌کند. در کوهستانها باران اندک و برف زیاد می‌بارد. از مارس تا سپتامبر باد شدیدی می‌وزد، هوا خشک و گرم است و پایداری و یکنواختی شگفت‌انگیزی دارد. شبها که ده ساعت طول می‌کشد خنک است. طوفان نادر است، لیکن از ۱۵ ژوئن تا ۱۵ اوت، در خلیج فارس بادهایی می‌وزد که «طاعونی» به نظر می‌رسد. کسانی که در معرض آن قرار می‌گیرند، در می‌گذرند مانند آن است که در خوابند، ولی اگر لمسشان کنند، اندامشان کنده می‌شود. تگرگ فقط در بهار می‌بارد. در تابستان پرتوهای نورانی تاریکی را می‌شکافد که مانند بارانی از ستاره است. این پدیده مثل موشکهای کوچکی می‌ماند که گاهی راست و گاهی منحنی سقوط می‌کند»^۱.

اگر گرمای سوزان و باد مسموم جنوب ایران برخی از مسافران که به لار، گامرون هرمز و بندرعباسی رفته‌اند، ناراحت کرده است، در مقابل، هوای ملایم و مطبوع شمال، دشتهای سبز و کوهستانهای پر درخت و جنگلهای بی‌انتها، سایر نویسندگان را شادمان کرده است. اولتاریوس مسافر آلمانی از گیلان و هوای ملایمش حرف زده چنین می‌گوید:

«گیلان از دشتهای سبز پوشیده از درختان نارنج، زیتون، سرو و انواع گلها دیده می‌شود. کوههایی که این چمنزارها را احاطه می‌کند، تمامی جنگل و درخت است، این منطقه واقعاً یک بهشت زمینی است»^۲.

گاوشیده می‌شده و چندین مرد آن را هدایت می‌کرده‌اند.^۱

پدر رافائل دومان محقرترین شخم زدن را شرح داده است:

«شخم زدن مزارع با گاواهنی انجام می‌گردد که فقط یک پرده و یک تیغه دارد، بدون چرخ، و فقط با دوگاوشیده می‌شود».

شاردن نیز خیشهایی که تیغه کوچک داشته با گاوا آنها را می‌کشند دیده است. کود دادن به زمین با فاصله کبوتر است. برای کوبیدن دانه‌ها آنها را زیر گاریهای کوچکی که دور چرخهای آهن کشیده و حیوانات آنها را می‌کشند می‌ریزند. در برخی مناطق حیوانات گندم را لگدکوب می‌کنند.^۲

میوه‌ها

تنوع میوه‌ها بسیار است.^۳ سیب، گلابی، به، آلو، توت‌فرنگی، گیلان، پرتقال، لیمو، انار، ازگیل، بلوط، خرما، گردو، فندق، بادام شیرین و تلخ، زیتون، انجیر، شاه‌توت و توت، انگور، طالبی، هلو و زردآلو. این فراوانی و این گوناگونی تحسین مورخین ما را برانگیخته است. آنها شگفت‌زده شده و شمارش خویش را با تذکرات جالب همراه کرده‌اند.

تاورنیه می‌نویسد، در راه اصفهان به بندرعباس «دشتی است به نام دادیران، پیرامونش چهار تا پنج فرسنگ بوده، بخش بزرگی از آن پوشیده از درختهای پرتقال، لیمو و انار است. درختان پرتقالی وجود دارد که دستهای دو مرد به زحمت از دور تنه آنها ممکن است به هم برسند و بلندیشان به اندازه درختان گردوی ماست ... واقعاً اینجا جایگاه نعمتهاست...»^۴.

بهترین طالبیها از لار می‌آید.^۵ طالبی معمولی تا زمستان مصرف می‌شود، یا حتی در تمام سال.^۶ شاردن اصفهان را بیشتر دوست دارد و طالبیهای کوچک «دستمبو» را که برای معطر شدن در دست می‌گیرند ترجیح می‌دهد. وی درباره مناطق توضیحاتی آورده است: انار، شیراز، قم و یزد، پرتقال هیرکانی^۷، پسته قزوین، زیتون مازندران، خرمای خوزستان و سیستان و چهارم.^۸

۱. همان مأخذ. ۲. شاردن.

۳. تاورنیه، جلد ۲، صفحه ۴۵۸؛ شاردن، صفحه ۲۰۹.

۴. تاورنیه، صفحه ۴۱۵. ۵. همان مأخذ، صفحه ۱۵.

۶. شاردن، صفحات ۲۲۸ - ۲۳۱.

۷. Hyrcanie

۸. شاردن، جلد ۲، صفحات ۲۲۸ - ۲۳۱.

نباتات

کشاورزی، میوه و سبزیها

کشاورزی

مسافرینی که به نباتات توجه کرده‌اند، همگی تصدیق دارند که تولیدات زمین فراوان و متنوع است.^۱ این شکوفایی وابسته به ترتیبات ماهرانه آبیاری است که برحسب نوع کشتها متغیر است،^۲ و می‌تواند گسترده‌تر نیز بشود. پدر رافائل دومان معتقد است اگر ایران از حیث آب در تنگنا نبود، چون خاکش بسیار بارور است یک بیشت زمینی می‌شد.

می‌اندیشیم، چیت سودمند بودن گزارشمان، محصولات را بر شمرده، زمانش را مشخص کرده، مناطق ویژه‌ای که این تولیدات را دارد ذکر کنیم.

غلات - در بدخشان، گندم سفید خوب است و جو «بی‌پوست»^۳ برنج و ارزن فراوان است.^۴ تونو به مناطقی اشاره کرده که بی‌حاصل است با دشتیایی پوشیده از شن و نمک.^۵ مسلماً تفاوت این ارزیابیها، مخالف‌گویی نیست. مسافرن مناطق واحدی را توصیف نکرده‌اند و هنگامی که از ثروت زمین مسرور و شادمان گشته‌اند به وجود بیابانها ارجی نگذاشته‌اند.

روشهای کشاورزی در همه جا یکسان نیست، اولتاریوس خیشهایی دیده که حدوداً با بیست

۱. پدر رافائل دومان، صفحات ۲۲۸ - ۲۳۱. ۲. همان مأخذ، صفحه ۲۲۴.

۳. پوتیه، صفحه ۱۲۱. ۴. اولتاریوس، صفحه ۸۰۰.

۵. تونو، بخش دوم، صفحه ۲۴۵.

دوازده تا چهارده گونه انگور دیده است: بنفش، قرمز، سیاه و سفید و انگورهای بی هسته. ساقه‌های تاکها به بزرگی تنه درخت است. مو همه جا حتی بدون مراقبت می‌روید. در ارمنستان و ماد رستنی‌ها را هنگام زمستان به علت سرما زیر خاک می‌کنند.^۱

توجه تاورنیه به تاکهای شیراز جلب شده است. «بیش از نیمی از محصول انگور صرف خوردن می‌شود، چه مقداری که بلافاصله پس از خروج از تاکستان به مصرف می‌رسد و چه انگورهایی که به اندازه‌های بسیار زیاد خشک کرده و نگه می‌دارند. ایرانیان صنعت نگهداری انگور را به قدری خوب می‌دانند که پس از هفت هشت ماه چنان تازه به نظر می‌رسد که گویی هشت روز قبل چیده شده است».^۲

درختان پسته زیبا و جسیم بوده، میوه‌اش با پوست است، برگها قرمز و بعد زرد می‌شود. پسته را تازه یا خشک شده می‌توان خورد. بادام را اغلب بو می‌دهند. پسته درختان کوهستان، خیلی ریز بوده، شیره‌اش را مانند نوعی روغن مرهم به کار می‌پرند.^۳ کشمش را گاهی با برگ گل رز معطر می‌کنند که برای صادرات به خارج است.

سبزیها

سبزی همه جا کاشته می‌شود. انواع آنها نیز زیاد است: عدس، باقلا، نخود،^۴ کاهو، بادمجان، خیار، پیاز شیرین به بزرگی سبب.^۵ مارچوبه که بسیار خواهان دارد از منطقه لار می‌آید. روی هم رفته تمام سبزیها را مانند اروپا و به مقدار زیاد می‌توان یافت.^۶

تنوع زیاد محصولات زمین به ما خاطر نشان می‌کند که ایران سرزمینی وسیع است که در عرض جغرافیایی ۱۵ تا ۴۰ درجه عرض شمالی گسترده است.

گیاهان صنعتی

گیاهان صنعتی چون در گسترش صنایع ایران نقش اساسی دارد، جالب توجه است، زیرا برخی از آنان در ریسندگی به کار می‌آید.

پنبه همه جا کاشته می‌شود که همراه با ابریشم خیلی از کارگاههای ریسندگی را به راه می‌اندازد.^۱

اولئاریوس که فقط در شمال ایران اقامت کرده، به نظر می‌رسد که منحصرأ مزارع پنبه را دیده و کشت بسیار زیاد آن را تأکید کرده است: «تقریباً در ایران هیچ ایالتی وجود ندارد، که در آن پنبه تولید نشود، و کشتزارهای زیادی دیده می‌شود که از پنبه پوشیده شده است، به ویژه در ایالات ارمنستان، ایروان، نخجوان، کاراباش نزدیک ارسبار، آذربایجان و خراسان. اهالی شهرها، قصبات و روستاهای زیادی کار دیگری نداشته و زندگیشان از پنبه تأمین می‌گردد».^۲ شاردن برآوردهای اولئاریوس را تأیید کرده است.^۳

بین نباتات مورد استفاده در صنعت، درخت توت است که به کار تربیت کرم ابریشم می‌رسد، به ویژه در گیلان و سکاماکی (شماخی).^۴

ایالت گیلان از قاعده کلی کشت پنبه استثناست. مردم در آنجا کتان می‌کارند و پارچه‌های زیبایی می‌بافند.^۵

۱. تاورنیه، جلد ۱، صفحات ۶۴ - ۶۵. ۲. اولئاریوس، صفحه ۷۸۵.

۳. شاردن، جلد ۲، صفحه ۱۵.

۴. تاورنیه، جلد ۱، صفحات ۶۴ - ۶۵؛ کورنی لوپرون، جلد ۴، صفحات ۶ - ۷.

۵. اولئاریوس.

۱. همان مأخذ، صفحه ۷۶. ۲. تاورنیه، جلد ۲، صفحه ۴۰۴.

۳. کورنی لوپرون، مسافرتها از مسکو به ایران، جلد ۴، صفحه ۲۰۹.

۴. اولئاریوس، صفحه ۸۰۰. ۵. شاردن، جلد ۲، صفحه ۷۶.

۶. کورنی لوپرون، جلد ۴، صفحه ۲۰۹.

تورنفر به این عقیده نیست:

«روغن زیتون در آنجا بسیار گران است، آن را نه می‌خورند و نه می‌سوزانند و فقط روغن کتان مصرف می‌کنند، در تمام روستاها از این گیاه دیده می‌شود، و هدف از کاشتن، دانه آن است، زیرا ساقه‌اش را بدون زدن برای ریستن دور می‌ریزند، چه حیف و میلی، ممکن بود از آنها زیباترین پارچه‌های دنیا را بافت؛ از سوی دیگر شاید که این پارچه برای تجارت پنبه زیان‌آور می‌شد»^۱.

بین منسوجات، الیاف نارگیل نقش اندک ناگواری دارد. برای بستن تخته‌های کشتی در خلیج فارس به مصرف می‌رسد. برخی از مسافران سرانجام شوم این رسم را نشان داده‌اند. مارکوپولو این چنین انتقاد می‌کند:

«کف کشتیها خیلی بد است و بسیاری از آنان غرق می‌شود، زیرا با آهن میخ نشده، بلکه با الیافی که از پوست درخت نارگیل ساخته شده به هم دوخته می‌شود»^۲.

اودوریک دوبوردانون^۳، نیز از ساخت ویژه این نوع کشتیها انتقاد کرده است که «سر هم رفته تعدادی تخته است که بدون استفاده از آهن به هم وصل می‌شود، در یکی از آنها رفته و هیچ آهن ندیدم»^۴.

یونو نوشته در ساخت این کشتیها اثری از آهن نیست. تخته‌ها با طنابهایی از الیاف نخل که از سوراخهایی می‌گذرد به هم وصل شده و رویشان را قیراندود می‌کنند.^۵

رافائل دومان هم انتقاد کرده است: «این کشتیها میخ نداشته، بلکه طناب پیچ شده است، و همه چیز به خوبی انجام شده تا کاملاً غرق شود آن هم با اندک باد یا طوفان»^۶.

پتی دو لا کروا^۷ همچنین از این کشتیها انتقاد کرده است «که هیچ میخ نداشته و تخته‌هایی که بدنه را تشکیل می‌دهد فقط با طنابهایی از جنس نخل و نارگیل به هم متصل

۱. تورنفر، رابطه یک مسافرت به شرق، صفحه ۳۱۹.

۲. پوتیه، صفحه ۸۷.

3. Odoric de Pordenone

۵. تونو، صفحه ۲۹۹.

۴. کوردیه، صفحه ۷۰.

۶. پدرا رافائل دومان، صفحه ۹.

7. Pétis de la croix

است»^۱.

همچنین ایران گیاهان مخصوص رنگرزی تولید می‌کند: حنا در یزد، روناس در نخبجان، استرآباد^۲ و شیروان.

روناس ریشه‌ای دارد که در زمین کمی مانند شیرین بیان پراکنده می‌شود. برای قرمز کردن پارچه‌ها به کار می‌رود. این رنگی است که در تمام پارچه‌هایی که از مغولستان^۳ می‌آید دیده می‌شود. به هند نیز صادر می‌گردد^۴:

«مطلب بسیار شگفت‌آوری است که می‌بینیم کاروانهای بزرگی تماماً بار شده از روناس به هرمز می‌رسد تا به هندوستان ارسال شود... این ریشه به سرعت رنگی تند می‌دهد. یک کشتی هندی که محموله‌اش روناس بود در اثر عدم توجه در سواحل هرمز در هم شکست، من آنجا بودم، در امتداد ساحل جایی که کیسه‌ها در آب غوطه می‌خورد چندین روز آب قرمز رنگ بود»^۵.

تورنفر گزارش می‌دهد: «هر سال بیش از دو هزار شتر از حوالی تغلیس و سایر نقاط گرجستان به ارزروم ارسال می‌گردد. بارشان ریشه‌ای است به نام «بوا» از ارض روم به دیار بکر فرستاده می‌شود که آنجا برای رنگ کردن پارچه‌هایی به کار می‌رود که به ارمنستان می‌فرستند»^۶. می‌اندیشیم که روناس و بوا یک گیاه باشد، چون محصول یک منطقه است.

کشت توتون خصوصاً در کردستان^۷، سوسیان، همدان و اطراف خوزستان خیلی توسعه یافته است.^۸

کرچک در اطراف اصفهان^۹ و زعفران در سوسیان و همدان، توانسته‌ایم اشاره‌ای کوتاه به تریاک بیابیم^{۱۰} احتمال دارد که این کشت در آن زمان توسعه‌ای که بعدها یافته نداشته است.

باید تذکر بدهیم که مسافران، به خوبی درباره کشاورزی به ما اطلاعاتی داده‌اند، ولی شرحی درباره سایر گیاهان نداده‌اند، از جمله گیاهانی که در رنگهای قالی به کار می‌رود.

۱. دوری افندی، گزارش دوری افندی... و در دنباله‌اش خلاصه مسافرت‌های پتی دولاکروا، صفحات ۱۱۰ - ۱۱۱.

۲. تاورنیه، جلد ۱، صفحات ۶۴ - ۶۵ و ۱۴۳؛ شاردن، جلد ۲، صفحات ۱۳ تا ۱۵.

۳. دوری افندی، صفحات ۱۱۰ - ۱۱۱.

۴. پدرا رافائل دوما، صفحه ۹؛ دوری افندی، صفحات ۱۱۰ - ۱۱۱.

۵. تاورنیه.

۶. تورنفر.

۷. اولتاریوس، صفحه ۷۸۵.

۸. تورنفر، صفحه ۳۳۵.

۹. اولتاریوس، صفحه ۷۸۵.

۱۰. اولتاریوس، صفحه ۷۸۵؛ شاردن، جلد ۲، صفحات ۱۳ تا ۱۵.

است، و به عنوان ادویه مصرف دارد. مخلوط با گلاب برای دهان‌شو در بیماری سکوریوت به کار می‌رود. «کاکینه» میوه خشکش را مثل حب درست کرده بعد در آب با تربانتین می‌جوشانند که برای بند آوردن خون به کار می‌رود. بالاخره «زیارک» که برگهای خیسانده‌اش در کره، فایده زیادی برای درمان کسانی دارد که در دست یا پایشان کرم دارند، این انگل در گامرون^۱ خیلی فراوان است، و با دقت این گیاه در آنجا کاشته می‌شود.^۲

تاورنیه گزارش می‌دهد که: «معمولاً ایرانیان و به ویژه توانگران یا کسانی که آن قدر دارایی دارند که بتوانند شرافتمندانه زندگی کنند، از اروپاییان کمتر در معرض بیماری قرار دارند. دلیل آن است که در بهار از خوردن علف چینی غفلت نمی‌کنند، این ریشه گیاهی است که از چین می‌آورند، نوعی ریوند به شمار آمده، مصون‌کننده‌ای عالی است».^۳

به گفته شاردن ایران، سرزمین واقعی گیاهان دارویی است، در تمام زمینهای اصفهان، گیاهی می‌روید که ما در اروپا اصلاً آن را نمی‌شناسیم و مانند خرشوف اسپانیاست. به آن «ریواس» می‌گویند. مزه‌اش کسی تلخ است و کاملاً خوشمزه. بهترین نوعش از تاتارستان می‌آید که بین دریای خزر و چین است، به آن ریوند چینی هم می‌گویند.^۴

ترنجبین سفید و زرد دارند که بهترینش در نیشابور (خراسان) است. همچنین از صبر، سنا، فلوس و کچوله استفاده می‌کنند که تقریباً همه جا می‌روید و در چندین دارو کاربرد دارد. از شیرین بیان که علفی است و در کوچه‌پایه‌ها می‌روید نیز استفاده می‌کنند، انواع دیگر چون بارزد^۵، قلیاهای گیاهی^۶ و سایر نباتات مصرف دارد.^۷

«عرق بیدمشک» که از غده‌های این درخت که در بهار بیرون می‌زند، تهیه می‌گردد هر اندازه لازم باشد به بیماران می‌دهند، بسیار مبرد است».^۸

شاردن می‌افزاید چندین مرض که در اروپا وجود دارد در ایران هرگز دیده نمی‌شود «چه به سبب هوای سرزمین و چه به خاطر اعتدال و میانه‌روی که همگان رعایت می‌کنند زیرا معمولاً جز آب چیزی نمی‌خورند، و خوراکشان اندک و همیشه از گونه‌های همسانی

گیاهان دارویی

مسافران ما اطلاعات کمی درباره گیاهان دارویی داده‌اند. با این وصف چند توضیح جالب راجع به گیاهانی که در اروپا کاملاً ناشناس بوده، دیده می‌شود. دولا وال به گل گاوزبان، گیاه مدر و تصفیه‌کننده خون، همچنین به بیدمشک اشاره کرده است. با این گلها شربت خوشگوار تیه می‌کنند که برای مبارزه علیه سل است و به عنوان مبرد به کار می‌رود.^۱ به علاوه آنها:

«گیاهی دارند که اصلاً آن را نمی‌شناسم، به آن چرس می‌گویند. درختچه‌ای است که خیلی بلند می‌شود، از برگهایی بزرگ و کلفت، به شکل بیضی پوشیده شده پنجه‌ای است و شیرهای دارد... می‌انگارم که گیاهی دارویی باشد، زیرا مردم مرهم آن را برای درمان کوفتگی و دردهای مربوط به ضربه یا سقوط به کار می‌برند...».^۲ همچنین می‌گوید: درختی است که حاصلش میوه کوچک هسته‌داری است، مثل گیلاسهای ما، رنگش زرد مایل به قرمز است، مزه‌اش بد نیست نامش نب است و در طب استفاده دارد.^۳

کورنی لوبرون گفته‌های دولا وال را تأیید کرده، چند گیاه دارویی شگفت‌آور دیگر را ذکر می‌کند که شفا بخش چندین بیماری است که در اروپا وجود ندارد. سماق میوه‌اش خیلی اسیدی

۱. دولا وال، سفرهای مشهور دولا وال، جلد ۳، صفحه ۲۵۵.

۲. همان مأخذ، صفحه ۳۴۲.

۳. همان مأخذ، صفحه ۳۳۹.

۱. شهری در نزدیکی خلیج فارس.

۲. کورنی لوبرون، جلد ۴، صفحه ۴۶۵.

۳. تاورنیه، جلد ۲، صفحه ۳۷۲.

۴. شاردن، جلد ۲، صفحه ۱۲.

۵. Galbanum صمغی با بوی حنا.

۶. Alculi گیاه دریایی که از آن سود به دست می‌آید.

۷. شاردن، صفحه ۲۰۱.

۸. دولا وال نیز این درخت را بین گیاهان دارویی ذکر کرده است.

۹. شاردن، صفحه ۶۶.

است و این کار در سلامتی‌شان مشارکت دارد»^۱.

«امساک و پرهیز بین محمدیان [ص] بسیار معمول است، نه به مثابه ریاضت بلکه به عوض دارو درمان»^۲.

۶

هیدروگرافی

به عقیده تاورنیه تنها رود قابل کشتیرانی ارس است که ارمنستان را مشروب می‌کند.^۱ تورنفر^۲ هم آن را به پهنای رودخانه سن در پاریس دانسته است.^۳ تاورنیه و رافائل دومان تصریح می‌کنند که رودهای دیگر به جای بزرگ شدن در مسیرشان به نهرها و کاریزها بخش می‌شود که برای باروری زمین مساعد است، و بالاخره به زمین فرو می‌رود.^۴

دولا واله کاملاً به این عقیده نیست:

«شطی خیلی کوچکتز از تیبر از وسط فرح‌آباد می‌گذرد، سرچشمه‌اش در کوهستانهاست... سیلابهایی که از نقاط مختلف به آن می‌ریزد، شط را از شهر سارو قابل کشتیرانی می‌کند، ولیکن نه با کشتیهایی به شکل معمولی بلکه توسط قطعه چوبی بزرگ که میانش را گود می‌کنند، بنابراین کف آن تخت است، چون سطح آب پایین است و با پارویی که بیشتر به بیل شباهت دارد پارو می‌زنند... بعضی از آنها ده تا دوازده نفر را می‌برد و یا کالاهایی حمل می‌کند».

به معنای واقعی شطی قابل کشتیرانی نیست. به «رود تجن» موسوم است که به مفهوم شط سریع است، و «از جنوب به شمال جریان دارد و به دریا می‌ریزد... کشتیها وارد شهر شده در

۱. تاورنیه، جلد ۲، صفحه ۱۰.

2. Tournefort

۳. تورنفر، جلد ۲، صفحه ۳۷۰.

۴. تاورنیه، جلد ۲، صفحه ۱۰؛ پدر رافائل دومان، صفحه ۲۲۴.

بندر لنگر می‌اندازند، بزرگترین آنها نامش هر چه باشد، به عقیده من خیلی کوچکتر از تارتانهای^۱ ماست. عرشه آنها بسیار بلند بوده، کم در آب فرو می‌رود.^۲

تاوریه از خشکسالی صحبت کرده است، که مع‌ذلک تقریباً در تمام منازل حوض یا آب‌انبار دیده می‌شود.^۳ شاردن درباره این مسئله اساسی توضیحات دقیقی به ما می‌دهد:

«چهار گونه آب را در ایران تشخیص می‌دهند. دو نوع روی زمین که عبارت از رودخانه و چشمه سارهاست و دو دیگر زیرزمین: چاهها و مجاری زیرزمینی که کاریز نامیده می‌شود».^۴

این مجاری که قسمی قنات باید به‌شمار آید موجب تحسین برخی از مسافرن ما شده است. «هیچ ملتی در دنیا وجود ندارد که بهتر از ایرانیان بدانند با آب چگونه باید رفتار کرد».^۵ «ایرانیان در هدایت آب چشمه‌ها که از کوهستانها می‌آید مهارت زیادی دارند. آب را در برکه‌مانندهایی به‌پهنای چهار پا جمع‌آوری کرده به وسیله نهرهایی از آن برای آبیاری باغها و کشتزارها استفاده می‌کنند».^۶

تعداد این مجاری حیرت‌آور است، شاردن شمار چنل و دو هزار را ذکر کرده است. عمقشان به نه پا و عرضشان به سه پا می‌رسد.^۷ طولشان بیش از چندین فرسنگ بوده، از اتاقهای آجری ساخته شده است.^۸

نگهداری قناتهای یکی از بزرگترین دغدغه خاطر و اشتغالات فرمانروایان بوده است. شاه عباس کبیر، سد بزرگی نزدیک کاشان ساخت، که دژه را بین دو کوه مسدود می‌کرد. هدف این کار عبارت بود «از داشتن مخزن بزرگی است برای مواقع ضروری. در پای دیواره سد دریچه‌ای بود گاهی بسته و گاهی باز برای آبیاری دشت کاشان».^۹

طرحهای بس جاه‌طلبانه، برای دسترسی به آب بررسی گردیده است. از جمله کوشیده‌اند کوههایی که رودخانه‌های آبخوران را که چندان فاصله‌ای با اصفهان و زاینده‌رود ندارد برای دستیابی به آب منفجر کنند. این طرح شاه عباس کبیر توسط جانشینانش ترک شد.^{۱۰}

1. Tartane

۲. اولتاریوس، جلد ۲، صفحات ۲۴۹ - ۵۰. ۳. تاوریه، جلد ۱، صفحات ۵۹ و ۹۹.

۴. شاردن، جلد ۲، صفحه ۷۲. ۵. همان مأخذ.

۶. تونو، بخش دوم، صفحه ۲۵۸. ۷. شاردن، صفحه ۷۳.

۸. تونو، همان مأخذ. ۹. تاوریه، جلد ۱، صفحات ۹۹ - ۱۰۰.

۱۰. همان مأخذ، جلد ۲، صفحه ۵۸.

اولتاریوس درباره این طرح توضیحاتی به ما می‌دهد. در مدخل شهر اصفهان، زاینده‌رود به اندازه تایمز لندن عرض دارد، پل سنگی زیبایی روی آن زده شده است. شاه عباس می‌خواست این رود را به رود آبخوران که سرچشمه‌اش سوی دیگر کوه است متصل کند. مدت چهارده سال برای این مقصود کار کردند و هنگامی که بیش از دویست پا برای حفاری باقی نمانده بود شاه عباس درگذشت و کار هرگز دوباره پیگیری نشد.^۱

«اگر این اقدام عملی می‌شد، اصفهان دارای امتیاز بزرگی می‌گردید و مبدل به پربارترین و دلنشین‌ترین سرزمین جهان می‌گشت».^۲

آب چاهها به طریق «صنعتی بس روستایی کشیده می‌شود»، که از سطلهای چرمی، یک چرخ و یک طناب و یک گاو در آن استفاده می‌گردد. آب در حوضچه‌ای ریخته شده از آنجا به طرف زمینها هدایت می‌شود.^۳

آب رودخانه‌ها و چشمه‌ها را هفتگی یا به‌طور ماهانه تقسیم می‌کنند. روشی که میسر می‌سازد آب را اندازه بگیرند بسیار جالب است، و توضیح آن را فقط می‌توانیم به شاردن واگذاریم: «در نهری که آب را به مزرعه می‌رساند جامی مسین و بسیار سبک که در وسطش سوراخ ریزی دارد، قرار می‌دهند، از سوراخ، آب اندک اندک وارد جام می‌شود و هنگامی که پر شد در آب فرو می‌رود و باز کار را از نو شروع می‌کنند، تا جایی که آب به اندازه‌ای که قرار است وارد مزرعه شده باشد. جام معمولاً دو تا سه ساعت طول می‌کشد تا در آب فرو رود. همچنین این اختراع در شرق برای اندازه‌گیری زمان به کار می‌رود، و نیز در چند منطقه هندوستان این ساعت منحصر به فردشان است».

آب رودخانه یا چشمه مجانی توزیع نمی‌شود «باغها سالانه و نیز ماهانه مبالغی پرداخت می‌کردند؛ همیشه در روز تعیین شده آب فرستاده می‌شد و به این ترتیب هر کس نهر باغ خود را برای دریافت آب باز می‌کرد؛ چون به تمامی یک بخش همزمان آب می‌رساندند کاری ساده‌تر از آن نبود که برخی آب بیشتری بگیرند یا مسیر آب دیگری را به طرف زمینهای خود برگردانند».

تقلب و دغلی اکیداً مجازات داشت، همچنانکه اختلاس آب بیا. درواقع هر ایالت میراب مخصوص خود را داشت که توزیع آب به وی وا گذاشته شده بود.

۱. اولتاریوس، صفحه ۷۸۴. ۲. تاوریه، جلد ۲، صفحه ۵۸.

۳. شاردن، جلد ۲، صفحه ۷۳.

«این اداره‌ای است بسیار سودآور. مثلاً این اداره اصفهان سالانه چهار هزار تومان عایدی دارد، که معادل شصت هزار اکو است، بدون در نظر گرفتن آنچه از سوی نمایندگیها جمع‌آوری می‌شود»^۱.

قیمت آب در اصفهان بیست سول برای هرآریان است «بی‌آنکه تحفه‌های عادی و غیرعادی که لازم است به میراب داده شود به حساب آوریم».

۷

دامداری و قراردادهای چرای چارپایان

بین همه مسافرینی که نوشته‌هایشان موضوع بررسی ماست، تنها عده معدودی اطلاعاتی به ما درباره دامن‌داری و چرای حیوانات در ایران داده‌اند.

می‌پنداریم بهتر است اطلاعات موجود، ضمن دسته‌بندی حیوانات عرضه شود.

ایران به‌عنوان دارنده زیباترین اسبها در شرق شناخته شده است؛ از اسبهای انگلیسی درشت‌تر بوده، سرشان کوچکتر، ساقهای ظریف و دم بلند دارند. ملایم، چابک و دوندگانی سریع هستند. معمولاً ۱۸ تا ۲۰ سال به کار می‌آیند. اسب تاتار خشن‌تر بوده، مقاومت بیشتری دارد، هر چند از دیگر اسبان سبکتر است.^۱

درباره قدشان توافق نیست. تاورنیه قد آنان را متوسط و معمولی و سینه‌شان را کوچک دانسته است.^۲ از نظر اولثاریوس آنها عالی هستند، شاید کمی کوچکتر از اسبهای اصیل غربی^۳. به عقیده تونو، کوچک، سریع و مقاوم هستند.^۴

ایلیخی‌ها متعدد است، بخصوص در ایالت شیراز، متعلق به شاه بوده، توسط حکام نگهداری می‌گردد.^۵ اسبان این ایلیخی‌ها مخصوص افسران و برحسب نیاز به صنعتکاران هم داده می‌شود. در ران راستشان نقش لاله داغ شده. اشخاص می‌توانند آنها را بین خودشان مبادله کنند؛ هنگامی که این اسبها می‌میرند سوارکاران قطعه پوستی که علامت دارد با کمی گوشت آن بریده به اصطبل

۱. شاردن، جلد ۲، صفحه ۲۷.

۲. تاورنیه، جلد ۲، صفحات ۱۱۹ - ۱۲۱.

۳. اولثاریوس، صفحه ۷۸۶.

۴. تونو، بخش دوم، صفحه ۲۲۰.

۵. همان مأخذ، جلد ۲، صفحه ۲۷.

شاهی می‌برند تا اسبی دیگر تحویل بگیرند. آنجا می‌فیند که اسب از گرسنگی مرده یا خستگی یا بیمار بد.^۱

ایرانیان دام‌پزشکان بسیار خوبی هستند. اسبهایشان را اساساً با جو تغذیه می‌کنند و در بهار به آنها علف می‌دهند.^۲ بیماریها از آنچه در اروپا دیده می‌شود تفاوت دارد.^۳ توضیحات دقیقی مربوط به اسبهای بارکش نیافتیم.

تنها دو مسافر به خر و قاطر توجه کرده‌اند. دو نوع خر وجود دارد کوچکترها بار می‌برند و بقیه، از نژاد عرب، چالاک بوده و مراقبت بیشتری از آنان شده و از اسب بیای زیادی دارند.^۴ آنهایی که برای بارکشی مورد استفاده قرار می‌گیرند و نیز قاطر فراوان دیده می‌شود. قاطر نیز هم قیمت اسب است.^۵

توصیف انواع گاوها برای چندین مؤلف با اهمیت تلقی می‌شود. گاوهای ایالت رنوبارل «خیلی بزرگ بوده و همه مثل برف سفیدند، قوزی بین شانه آنهاست؛ تماشای آنها زیباترین چیز در دنیاست».^۶

پدر رافائل دومان آنها را نزار و بی‌ارزش تشخیص داده و می‌افزاید فقط در کشاورزی به کار می‌آیند. لیکن گاوهای ماده، اینها باید «آخرین ماده گاوهایی باشند که فرعون در خواب دید که از نیل بیرون می‌آیند، زیرا خیلی لاغر هستند».^۷

یقیناً در ایران باید چندین نوع گاو بوده باشد. برخی مشابه گاوهای اروپایی بوده‌اند و تعدادی در حدود مرزهای هندوستان قوز داشته‌اند.^۸ این قوز که قبلاً به آن نیز اشاره شد، خیلی بزرگ بوده و ما را وای دارد تا این سؤال را طرح کنیم، که آیا درواقع با گاو میشها که قوزی از مواد چربی دارند و آنها را شبیه گاوهای وحشی هند می‌کند، اشتباهی پیش نیامده است. گاو میش که تعدادشان نیز زیاد است برای شخم زدن منید است. ماده‌ها کاملاً مانند ماده گاوها شیر و کره می‌دهند.^۹

گوسفندها خیلی توجه مسافران را جلب کرده است. مارکوپولو گوسفندهایی را ذکر می‌کند

۱. همان مأخذ. ۲. تونو، بخش ۲، صفحه ۲۳۴.

۳. همان مأخذ. ۴. تاورنیه، جلد ۲، صفحات ۱۹ - ۲۱.

۵. اولتاریوس، صفحه ۷۸۶. ۶. پوتیه، صفحات ۷۶ - ۷۷.

۷. پدر رافائل دومان، صفحه ۲۳۴. ۸. شاردن، جلد ۲.

۹. اولتاریوس، صفحه ۷۸۶.

که به درشتی الاغ بودند و دمی به وزن سی لیور داشتند.^۱

اولتاریوس مشاهدات فوق را تأیید کرده، می‌گوید این گوسفندها دمی دارند که تا سی لیور می‌رسد و روغن عالی از آن تهیه می‌شود. وزن آن مانع دویدن و چیدن حیوان می‌گردد. این دم را روی گاری کوچکی می‌گذارند که به گوسفند بسته شده است. ایرانیان خصوصاً این نژاد خاص را پرورش می‌دهند، چه برای پشم و پوست و چه برای گوشتش.^۲

پدر رافائل دومان هم از چنین دمهای پهن و بزرگ که بیش از یک دهم وزن گوسفند را تشکیل می‌دهد شگفت‌زده شده است.^۳

شاردن شکل این دمها را تشبیه به قلب کرده است. همچنین وی نیز دیده است که این دمها را در گاری متصل به حیوان می‌گذارند، به‌ویژه در باکتریان، ماد، ارمنستان و حوالی شیراز.^۴

به شترگاهی مختصر اشاره‌ای کرده‌اند. تعدادشان زیاد است. شتر سفید هم که خیلی مورد توجه است بین آنها دیده می‌شود. پشم شتر خیلی گرانبه است.^۵

شاردن اظهار می‌دارد شتر از حیوانات مورد توجه و علاقه است. شمالی آنها مقاومتر بوده، ویژه دویدن و مسابقه است. شترهای جنوب بار متوسطی را تحمل می‌کنند.^۶

اولتاریوس به شتر یک‌کوهانه و دوکوهانه اشاره کرده، می‌گوید فقط برای بارکشی مورد استفاده دارند.^۷ از سایر حیوانات اهلی جز نوشته‌هایی ساده مربوط به خوک و گراز اهلی در جنوب قفقاز و ماد چیزی نیافتیم.^۸

در مقابل به نظر می‌رسد ما کیان بیشتر مورد توجه قرار گرفته‌اند. «کبوتر بسیار زیاد است، خیلی از آنها به شاه تعلق دارند، در برجهایی زندگی می‌کنند که ارتفاعشان بیش از سه برابر کبوترخانه‌های ماست. فضله آنها برای کود مزارع هندوانه و خربزه مصرف دارد. عده‌ای برای آنکه این حق را به‌دست آورند، مسلمان می‌شوند».^۹

شاردن نیز با تغییر نسبتها، کبوترخانه‌ها را توصیف کرده است: ده بار بزرگتر از کبوترخانه‌های ما بوده از آجر و گچ ساخته شده و در جابجای آنها سوراخ است. وی به مصرف غاز

۱. پوتیه، صفحات ۷۶ - ۷۷.

۲. اولتاریوس، صفحه ۷۸۵.

۳. پدر رافائل دومان، صفحه ۲۳۴.

۴. شاردن، جلد ۲، صفحات ۲۵ - ۲۷.

۵. تونو، بخش ۲، صفحه ۲۲۰.

۶. شاردن، جلد ۲، صفحات ۲۵ - ۲۷.

۷. اولتاریوس، صفحه ۷۸۵.

۸. شاردن، جلد ۲، صفحات ۲۵ - ۲۷.

۹. تاورنیه، جلد ۲، صفحات ۱۹ - ۲۱.

واردک، مرغ و خروس اخته اشاره می‌کند، لیکن بوقلمون کم بوده، ارامنه آن را پرورش می‌دهند.^۱ تنها کورنی لوپرون شکار پرندگان و چهارپایان را ذکر کرده است.^۲ اطلاعاتی که در این فصل گرد آورده‌ایم، به ما امکان می‌دهد نقش حق چرا و حیوانات را در زندگی ایرانیان تخمین بزنیم.

گوشت ضروری برای مملکت از دامها تأمین می‌شده است. گاو به‌ویژه خوراک توده بوده است. گوسفند، بره و بز مخصوص طبقات مرفه است.^۳ اگر ماکیان و شکار که بدون شک هر دو دسته از آنها استفاده می‌کردند را به دامهای ذکر شده در فوق بیفزاییم، می‌توان به سهولت نتیجه گرفت که ایران گوشت وارد نمی‌کرده است.

باید به گروههای یاد شده در بالا حیوانات بارکش و زراعتی برای شخم زدن را افزود و نیز ذکر کنیم که به حمل و نقل در رودخانه‌ها به وسیله حیوانات هم اشاره کرده‌اند.

۸

شکار و حیوانات شکاری

ایران سرزمینی است دارای حیوانات شکاری. تمام مسافری از مناطق کوهستانی و جنگلهایی که صید شکار را مساعد می‌کند سخن رانده‌اند.

مارکوپولو به‌ویژه به ما اطلاعاتی دربارهٔ توزیع جغرافیایی شکار می‌دهد. در اطراف یزد، در جنگلهای زیبا کبک و قرقاول فراوان است. بین یزد و کرمان میان نخلستانها گورخرهای زیبایی وجود دارد.^۱ کوهستانهای کرمان بهترین قوشهای دنیا را دارد، چنان تیز پرواز که هیچ پرنده‌ای نمی‌تواند از هجوم آنان بگریزد.^۲ و «در گانا (تخارستان) عقاب و شکارهای دیگر و خیلی شیر یافت می‌شود»^۳، «در قاسم‌آباد خاریشت^۴ متعدد و در بدخشان شکار و پرنده همچنین «قوشهای مقدس» که بسیار تیز پرواز هستند وجود دارد»^۵.

اودوریک دو پوردانون از شیر و موش تخارستان خبر می‌دهد: «بخصوص شیرهای بزرگ که خیلی زیاد هستند و میمونهای کوچک، در آنجا موشهایشان به درشتی سگهایشان است»^۶.

دون گارسیاس دو سیلوا فیگرا از وفور کبک شگفت‌زده شده است. در اطراف گبرستان (در جنوب) آن‌قدر زیاد است که تقریباً ممکن است آنها را با دست گرفت. غزال، گوزن و گراز هم

۱. پوتیه، صفحه ۷۱.
 ۲. همان مأخذ، صفحه ۷۴.
 ۳. همان مأخذ، صفحه ۱۱۲.
 ۴. همان مأخذ، صفحه ۱۱۵.
 ۵. همان مأخذ، صفحه ۱۲۱.
 ۶. ه. کوردیه، صفحه ۷۱.

۱. شاردن، جلد ۲، صفحات ۲۵ - ۲۷.
 ۲. کورنی لوپرون، جلد ۴، صفحات ۶ - ۷.
 ۳. همان مأخذ.

وجود دارد.^۱

همچنین شاردن مکان حیوانات را مشخص کرده است: گوزن، آهو، زرافه در مناطق مرزی گرگان، در کله، در ارمنستان و ماد. زمان مسافرتش، حیوانات درنده: خرس، ببر، پلنگ، شیر، گراز و خوک وحشی به گرگان، کله و خوزستان پناه آورده‌اند. گرگ، شغال و کفتار خیلی کمیاب شده‌اند.^۲

پرنندگان هم‌نوع پرنندگان اروپایی است، در مردابها، مرغ باران، کلنگ، بلشون، مرغ غواص و ایبا دیده می‌شود.

تاورنیه می‌نویسد شکار پرنندگان به کمک پرنندگان شکاری انجام می‌شود از قبیل قوش، قرقی و غیره، خصوصاً در میر شکاری شاه که در آن بیش از هشتصد پرنده شکاری نگهداری می‌شود. بهترین نوع آنها را از جنوب کشور تهیه می‌کنند. برخیا در شکار گراز، گورخر و آهو... مورد استفاده قرار می‌گیرد و برخی برای شکار پرنندگان مانند کلنگ، بلشون، غاز و کبک. پرنندگان به سر و چشمهای شکار حمله می‌کنند تا سگها به آنها ملحق شوند. از یوزپلنگ هم در شکار خیلی استفاده می‌کنند؛ که نوعی پلنگ کوچک است، پوستش لکه‌دار، کاملاً رام، حساس و سریع است. سوارکار حیوان را در ترک اسبش نگه می‌دارد و برای شکار آهو بموقع آن را رها می‌کند. وقتی یوزپلنگ موفق نمی‌شود، سر جایش غمزده و شرمسار باقی می‌ماند.^۳

تونیو گزارشی مشابه دارد: ایرانیان از یوزپلنگ که گونه‌ای پلنگ است، استفاده می‌کنند، حیوان را در ترک اسب در کیسه حمل می‌کنند و وقتی شکار دیده شد آن را رها می‌کنند و حیوان به طرفش می‌جهد. نکته جالب توجه هنگامی است که موفق نشود، شکار را بگیرد، زیرا دیگر در طول روز حاضر نیست دنبال شکار برود و خود را شرمسار نشان می‌دهد؛ نیاز به تسلی دارد. ایرانیان چندین گونه پرنده شکاری دارند و آنها را (معمولاً قوش) خیلی خوب تربیت می‌کنند. برای شکار آهو و هر نوع پرنده قوش را ترجیح می‌دهند.^۴ در تربیت قوش، پوست حیوانی مانند گراز، گوزن، آهو و غیره را از گاه انباشته، در محل چشمها و روی سرش کسی گوشت گذاشته، آن را روی تخته چرخداری قرار می‌دهند و پرنده را رها می‌کنند. تخته چرخ دار با اسبی کشیده می‌شود که چهار نعل می‌دود. به این ترتیب قوش به شکار کردن عادت می‌کند.^۵

۱. دون گارسیاس، صفحه ۵۵.

۲. شاردن، جلد ۲، صفحات ۱۲۲ - ۱۵۳ و ۱۸۵.

۳. تاورنیه، صفحه ۲۹.

۴. تونیو، صفحه ۲۰۰ - ۲۰۱.

۵. تاورنیه، جلد ۲، صفحه ۲۵.

اولتاریوس نیز توضیح داده که شکار سوار بر اسب با کمان یا شمشیر انجام می‌گیرد و نیز با کمک ببر و پلنگ که به خوبی سگ تربیت شده‌اند، و بالاخره به وسیله قوش برای صید پرنده‌ها: اردک، قو، غاز و قرقاول و حیوانات پشم‌دار. در توصیفاتی که برای شکار داده، جایی نیز به درندگان اختصاص داده است.^۱

شکار ویژه شاه و سرکردگانش است.^۲ هنگامی که شاه به شکار می‌رود شکارها را به سوی محلهایی حصاردار یا دره‌ای بن بست می‌رانند.

افراد به تمام حیوانات اطراف هجوم می‌آورند، فواصل آزاد با پرچین طوری مسدود می‌شود که اسب با پرش نتواند از آن بگذرد. خود شاه چند حیوانی را می‌کشد، و به گوش چند شکار دیگر لوحه طلائی می‌آویزند که نام شاه بر آن حک شده است و سپس آنها را آزاد می‌کنند.

خانمهای درباری هم به شکار می‌پردازند. هنگامی که شاه اجازه می‌دهد، به این تفریح می‌پردازند، توسط جارچی به اهالی اعلام می‌شود، که در مسیر دیده نشوند والا مجازاتشان مرگ است. خانمها با تخت روان از شهر عبور می‌کنند. در کوهستان، به اسب می‌تشنند و قوش به دست می‌گیرند و چون مردان از تیرکمان استفاده می‌کنند.^۳

شاردن این وضع را کمی متفاوت تعریف می‌کند: آنها با تنگ فتیله‌ای از پنجره ساختمانی بلند به سوی حیوانات شلیک می‌کنند. اگر مردی نباشد سوار اسب شده با شمشیر و کمان به شکار مشغول می‌شوند.^۴

مسافران مانند تمام نجیب‌زادگان این دوران به شکار علاقه داشتند؛ برای سرزمینی وسیع که در آن هر نوع شکاری فراوان است، این توجه به خوبی قابل ذکر است. کورنی لوبرون چندین بار به شکار رفته است. وی پرنده، گراز، گوزن، روباه، گربه وحشی و حتی موشهای بی‌دم که دندانهای پایشان خیلی بلندتر از فوقانیهاست شکار کرده است.^۵

۱. اولتاریوس، صفحات ۷۲۳ - ۷۲۸.

۲. پدر رافائل دومان، صفحه ۲۳۹.

۳. شاردن، جلد ۳، صفحات ۳۷۵ تا ۳۷۷.

۴. کورنی لوبرون، جلد ۴، صفحه ۲۰۴.